



ترکیه در آستانه سقوط دولت عثمانی تا پیروزی اسلام خواهان

صلاح الدین شهنوازی

تقسیم کرد؛

ظهور سلسله عثمانی و سیطره آن بر بخش وسیعی از سرزمین های آسیا، اروپا و شمال آفریقا یکی از مهمترین رویدادهای تاریخ است.^(۱)

عثمان پسر ارطغرل که دولت عثمانی، با بیش از پنج قرن حکومت و اقتدار و قلمرو گسترده در سه قاره آسیا، اروپا و آفریقا، به او منسوب است، در سال ۶۵۶هـ. / ۱۲۵۸م. به دنیا آمد، همان سالی که لشکر مغولان با فرماندهی هلاکو خان به بغداد، مرکز خلافت عباسی، حمله کردند. در اثر حمله مغولان مسلمانان با مصایب بزرگ و حوادث تلخ و دردناکی مواجه شدند. در تقارن این ولادت و آن مصیبت جانکاه، سر لطیفی نهفته بود. پس از رسیدن جهان اسلام و امت اسلامی به آخرین حد از ضعف و انحطاط، روزنه امید و نقطه آغازی برای حیات مجدد و سیر صعودی به سوی عزت و اقتدار پدیدار گشت.^(۲)

عثمان اول دولت عثمانی را در سال ۶۹۹هـ. / ۱۲۹۹م. بنیان نهاد. عثمانی ها پس از دو قرن و نیم سیادت جهان اسلام را به دست گرفتند و توانستند تا قرون متمادی از کیان آن محافظت کنند.

دوره های زمامداری عثمانی ها

زمامداری عثمانی ها را به چهار دوره می توان

۱- دوران انسجام اولیه و شکل گیری دولت عثمانی تا استقرار و تثبیت آن. در این دوره هفت نفر سلطنت کردند: عثمان اول، اورخان اول، مراد اول، بایزید اول، محمد جلایی و مراد دوم. ۲- دوران اوج اقتدار دولت عثمانی که با فتح قسطنطنیه (۸۵۷هـ. / ۱۴۵۳م.) آغاز و حدوداً تا پایان دوران زمامداری سلطان سلیمان قانونی (۹۷۴هـ. / ۱۵۶۶م.) تدوام داشت. در این دوره چهار نفر زمامدار بودند: محمد دوم معروف به سلطان فاتح، بایزید دوم، سلطان سلیم اول (یاوز) و سلطان سلیمان قانونی.

۳- دوران رکود و یکنواختی دولت عثمانی که با مرگ سلطان سلیمان قانونی و بر تخت نشستن سلطان سلیم دوم آغاز و تا دوران زمامداری سلطان عبدالحمید دوم (۱۲۹۳هـ. / ۱۸۷۶م.) ادامه یافت. این دوره که بیش از سه قرن به طول انجامید، طی یک فرآیند تدریجی، انحطاط دولت مقتدر عثمانی را رقم زد.

خود این دوره چند مرحله داشت؛ مرحله اول آن باز زمامداری سلطان سلیم دوم (۹۷۴هـ. / ۱۵۶۶م.)، سلطان مراد سوم (۹۸۲هـ. / ۱۵۷۴م.)، سلطان محمد سوم (۱۰۰۲هـ. / ۱۵۹۵م.) و سلطان احمد اول (۱۰۱۲هـ. / ۱۶۰۳م.) همراه بود. زمامداران این مرحله گرچه اقتدار و قاطعیت

زمامداران پیشین را نداشتند اما توانستند از اقتدار دولت عثمانی که به آنان به ارث رسیده بود تا حدود زیادی محافظت کنند.

در مرحله دوم این دوره (۱۰۲۶- ۱۲۰۳هـ. / ۱۷۸۸- ۱۶۰۳م.)، سیزده نفر به سلطنت رسیدند که عموماً سلاطین ضعیفی بودند و توان اداره چنین قلمرو عظیمی را نداشتند. گر چه هر یک از آنها به نوبه خود تلاشهایی را برای حفظ اقتدار دولت عثمانی انجام دادند اما هر ج و مرج داخلی، دفع تهدیدات و تهاجمات خارجی و نبرد در جبهه های مختلف توان دولت عثمانی را تحلیل برده بود.

و اما در مرحله اخیر این دوره (۱۲۰۳- ۱۲۹۳هـ. / ۱۷۸۹- ۱۸۷۶م.)، پنج نفر قدرت را به دست گرفتند: سلطان سلیم سوم (۱۲۰۳هـ. / ۱۷۸۹م.)، سلطان محمود دوم (۱۲۲۳هـ. / ۱۸۰۸م.)، سلطان عبدالمجید اول (۱۲۵۵هـ. / ۱۸۳۹م.)، سلطان عبدالعزیز (۱۲۷۷هـ. / ۱۸۶۱م.) و سلطان مراد پنجم (۱۲۹۳هـ. / ۱۸۷۶م.)

در این دوره، با روی کار آمدن سلطان سلیم سوم دولت عثمانی وارد مرحله جدیدی شد و با شکست از اتریش، شکستها ادامه یافت و نیروهای عثمانی ضعیف شده و کم کم از اروپا عقب نشینی کردند. در همین مقطع فرانسوی ها از ضعف دولت عثمانی استفاده

ورزیده بودند. عالمان و رهبران دینی نیز در جهت دهی علمی و فکری کشور و مردم و تبیین بایدها و نبایدها بشدت از خود کوتاهی و سستی نشان داده بودند، و این امپراتوری پرگستره در مرز دانش و معرفت اندیشه‌های قرن هیجدهم و پیش از آن توقف کرده بود. افزون بر این، پادشاهان از نام دین و خلافت برای حفظ مصالح منحصر به خود و بر آوردن خواسته‌های شان بهره‌برداری می‌کردند. آنان عامل عمده عقب ماندگی کشور و شکست‌ها و سرخوردگی‌هایی بودند که مردم این سرزمینها را محاصره کرده بود.^(۳) سرانجام دستگاه دولت عثمانی نتوانست در مقابل پیشرفت فرزانده اقتصادی و سیاسی مغرب زمین به نوسازی درونی و تقویت خود بپردازد و از همین رو در اواخر قرن نوزدهم به سرعت رو به ضعف نهاد و تا آستانه فروپاشی پیش رفت. جنگ جهانی اول تیر خلاصی بر پیکر بیمار امپراتوری عثمانی بود و کیان آن را از هم متلاشی کرد.

واکنش جهان اسلام در برابر تمدن غرب
اوضاع ترکیه در آستانه فروپاشی امپراتوری عثمانی و پس از آن را با اقتباس‌هایی از کتاب گرانسنگ «الصراع بین الفکر الاسلامیة و الفکر الغربیة فی الاقطار الاسلامیة»، اثر اندیشمند فرزانه معاصر علامه سید ابوالحسن ندوی ذکر می‌کنیم. وی می‌نویسد:

جهان اسلام در میانه قرن نوزدهم میلادی با معضلی پس سخت، پیچیده و حساس روبه‌رو شد و این معضل چگونگی مواجهه با تمدن جدید غرب بود. ترکیه نیز یگراست و بیش از سایر کشورهای اسلامی با این معضل روبه‌رو شد، زیرا ترکیه در تاریخ چند صدساله اخیر در دنیای اسلام موقعیت ویژه و بی نظیری داشتند. آنها عهده دار آخرین امپراتوری اسلامی (نظام خلافت) بودند. نگاه رهبران جهان اسلام نیز به ترکیه دوخته بود که چگونه از این آزمون بیرون خواهد آمد و چه راهی را در پیش خواهد گرفت. در ضمن، در تاریخ گذشته مسلمانان هیچ پیشینه‌ای از چنین تجربه، و رهنمودی برای چیره شدن بر چنین وضعی پیدا نمی‌شد؛ زیرا اوضاعی که با آن روبه‌رو بودند، یکدست تازه و زاده شرایط، خاستگاه‌ها و دوره زمانی ویژه‌ای بود.

عثمانی پدید آوردند. در واقع یهودیان دونه سنگ بنای اجرای اهداف جهانی یهود را گذاشتند و برای تحقق اسکان صهیونیست‌ها در سرزمین فلسطین تلاش می‌کردند. اما سلطان عبدالحمید سد بزرگی در برابر برنامه‌های سران صهیون بود. آنها با پیشنهاد مال کلان به سلطان خواستند به اهداف خود جامه عمل بپوشانند، ولی موفق نشدند. سلطان تدابیر لازم را برای عدم واگذاری و فروش زمین به یهودیها در فلسطین اتخاذ کرد و هیچ اختیاری به یهودیها در آن سرزمین نداد تا زمینه برای سلطه آنان بر فلسطین فراهم نشود. این امر سبب شد صهیونیسم جهانی برای تقویت دشمنان سلطان، فعالیت‌های گسترده‌ای آغاز نمایند. آنان از شورشیان ارمنی، ملی‌گرایان بالکان و حزب اتحاد و ترقی حمایت کردند و با هر حرکتی که در صدد جدایی از دولت عثمانی بود، همکاری می‌کردند. سرانجام حزب اتحاد و ترقی با حمایت همه جانبه اروپا و محافل یهودی، سلطان عبدالحمید دوم را از حکومت عزل کرد. بریتانیا و یهودیان توانستند مصطفی کمال را به سوی رهبری دولت عثمانی پیش ببرند و موفق هم شدند. مصطفی کمال نیز طرحها و اهداف آنها را پیاده کرد و دولت عثمانی با سر نوشت غم انگیزی مواجه شد.^(۴)

عوامل عمده سقوط دولت عثمانی

ترکان عثمانی پس از چند قرن شکوه و اقتدار، در میانه سده نوزدهم میلادی با وضعیت دشواری مواجه شدند. آنان هر چند بر کشوری آزاد و پهناور حکومت می‌کردند، اما با گذر روزگار تا حدودی روحیه خودباوری را از دست داده بودند و آن شور و نیروی ایمان و یقین سده‌های نخست را نداشتند. از طرف دیگر تمدن غرب با حیات تازه‌اش، به رقیبی تازه نفس و نیرومند برای دولت عثمانی تبدیل شده بود. این تمدن با خود یک انقلاب صنعتی، علمی و فکری به همراه داشت که روز به روز افق و دایره‌اش فراخ و فراختر می‌شد. ترکان نمی‌توانستند در برابر آن چشمان خود داشت. دولتمردان دوره‌های اخیر دولت عثمانی، در بهره‌گیری از دانش‌های سوئدمنند اروپا، صنایع، شیوه‌های نظامی و ساز و کارهای مدیریتی جدید، تا حد ارتکاب گناه کوتاهی

کرده و به فرماندهی ناپلئون بناپارت به مصر حمله نموده و آنجا را به تصرف خود در آوردند. گرچه حمله فرانسه دفع شد، اما نفس اشغال اثر عمیقی بر مصر و مشرق زمین گذاشت و محافل فراماسونری یهودی توانستند به سرزمین‌های اسلامی راه یابند و خنجر مسموم خود را در پیکر جهان اسلام فرو برند و طرفدارانی برای ترویج افکار و برنامه‌های خود پیدا کنند. سرانجام تلاشهای آنها به بار نشست و توانستند محمدعلی پاشا حاکم مصر را برای این منظور تربیت نمایند. او هم به نمایندگی از فرانسه، بریتانیا، روسیه، اتریش و سایر کشورهای اروپایی ضربات دردناکی بر مصر، جزیره العرب، شام و دولت عثمانی وارد کرد، طرحها و برنامه‌های استعماری آنان را عملی ساخت و در جهان اسلام بستری مناسب برای تأمین خواسته‌های غربی‌ها فراهم کرد. در واقع تجربه محمدعلی پاشا الگویی برای رهبران بعدی امثال کمال آتاتورک قرار گرفت. این وضعیت سبب شد کشورهای اروپایی به انتهای ضعف دولت عثمانی، ضربه‌پذیری و به بن بست رسیدنش پی ببرند. گرچه حکام بعدی عثمانی تلاش کردند از این بن بست رهایی یابند، اما کار از کار گذشته بود.

۴- دوران اوج اصلاحات و تلاش برای بازیابی قدرت امپراتوری عثمانی که با زمامداری سلطان عبدالحمید دوم از سال ۱۲۹۳هـ./۱۸۷۶م. همراه بود. سلطان عبدالحمید دوم اصلاحات مهمی در دستگاه دولت ایجاد نمود؛ با استبداد وزرا مبارزه کرد، با سیاست غربی کردن دولت عثمانی به شدت برخورد نمود، در یک فرصت مناسب قانون اساسی را که حکام قبلی از قانون اساسی فرانسه، بلژیک و سوئیس اقتباس کرده بودند ملغی اعلام کرد، رهبران نهضت غرب‌گرایان را تبعید نمود، نفوذشان را تضعیف کرد، و به اصلاح ساختار دولت مطابق موازین اسلامی پرداخت. سلطان عبدالحمید وقتی از برنامه‌های و توطئه‌های یهود دونه بر ضد اسلام اطلاع یافت، مبارزات شدیدی را علیه آنها آغاز کرد. آنها نیز به مقابله برخاستند و با فعال کردن حرکت‌های فراماسونری در بلاد اسلامی و استفاده از شعار آزادی، دموکراسی، مبارزه با استبداد و اختلاف و دودستگی گسترده‌ای در نظام

برون رفت پیروزمندان از این دوره حساس، به زیرکی سرشار، شناخت درست و ژرف از اسلام و تمدن غرب و جهاد و دلیرمردی مؤمنانه و اجتهاد قهرمانانه نیاز داشت. به واقع این یک کار بزرگ و سخت بود و ترکیه ناگزیر می باید به آن دست می یازید. تمام جهان اسلام نیز آمادگی کامل برای پیروی از آن داشت. تا حدود بسیاری آینده فکری، فرهنگی، دینی و سیاسی جهان اسلام با موضوع ترکیه گره خورده بود. این وضعیت هیچ گونه تأخیر و بی توجهی را بر نمی تافت و ترکیه نیز نمی توانست بی اعتنا و شتابان از آن بگذرد. علامه ندوی رحمه الله در بخشی دیگر از کتابش می نویسد: جهان اسلام می توانست در برابر این معضل شگرف، سه موضع انتخاب کند که به گمان من جز این سه مورد، موضع چهارمی وجود نداشت. موضع نخست، موضع منفی بود؛ به این معنا که جهان اسلام یکسره به سینه این تمدن و دستاوردهایش دست رد می زد و در موضع یک مخالف شورشی و یادر موضع یک بی طرف خلوت گزین قرار می گرفت، که نه از این تمدن چیزی اقتباس کند و نه به هیچ دانش و صنعتی که اروپاییان در آن به برتری و تخصص دست یافته اند اجازه ورود به قلمروش بدهد. نه از تجارب غرب در حوزه های فیزیک، شیمی، ریاضی و تکنولوژی استفاده کند و نه هم ابزار، صنعت، تجهیزات، ابزارهای جنگی، کالاها و امکانات زندگی را از غرب وارد کند. این موضع، ناگزیر واپس ماندگی بسیاری از کاروان زندگی را به بار می آورد و پیوند این بخش از جهان را با بخش های دیگر آن از هم می گسلد و آن را به جزیره ای دور افتاده، بی اهمیت و بدون استحکام تبدیل می کرد. افزون بر آن، چنین موضعی نشان از تنگ نظری و معطل ساختن نیازها و توانایی های فطری داشت. و گرفتن چنین موضعی جنایتی بزرگ در حق اسلام و برداشت نادرستی از دینی بود که به کار بست خرد و اندیشه در هستی و اقتباس هر شیء خوب و سودمند از هر منبعی که باشد، تشویق کرده و می کند و به انسان به مثابه جانشین خداوند در زمین می نگرد.

موضع دوم، موضع تسلیم و کرنش کامل و موضع یک موجود دنباله رو و شاگرد پاکدل و کودکی بود که هنوز به سن بلوغ نرسیده است.

بر اساس این موضع، جهان اسلام یا بخشی از آن بایستی این تمدن مادی و ماشینی و دارای ساختارهای اقتصادی و سیاسی را که در فضایی به دور از فضای این سرزمین ها آن هم زیر فشار و جهت دهی عوامل و رخدادهای ویژه پدید آمده و رشد کرده بود، بپذیرد و مقلد محض آن شود و آنگاه بکوشد در تمام آن سرزمین اسلامی، آن را اجرایی کند و در راه آن هر دشواری و سختی را تاب بیاورد و بهایی هنگفت در راه آن بپردازد.

میان این دو موضع افراط و تفریط، موضع سومی نیز متصور است که راهی بسیار معقول و مطلوب و به حق و حقیقت نزدیک است، و آن اینست که جهان اسلام غرب را به عنوان پیشوا و اختیاردار جهان نشناسد و خود را غلام حلقه به گوش او نیندارد و تمدن غرب را به طور سر بسته نپذیرد، بلکه آن را تفکیک کند و از جایگاه یک همکلاس و همشاگردی به او نگاه کند که در برخی قسمت ها از او جلو رفته و در برخی قسمت ها از او عقب تر است. در قسمتهایی که جلو رفته، از او استفاده کند و در قسمتهایی که عقب مانده به او بیاموزد. اگر او ناگزیر است مطالبی را از غرب بگیرد و بیاموزد، غرب نیز نیازها و کمبودهایی دارد که ناگزیر است آنها را از شرق بیاموزد. در این شکی نیست که غرب در حوزه دانش و صنعت جلو رفته و در برتری کامل بسر می برد و این برتری به گونه ای است که نه خرد و نه دین اجازه چشم فرو بستن در برابر آن می دهد و نه عملاً چنین امکانی وجود دارد. و جهان اسلام باید با آزادی و سعه صدر تمام در میدان دانش، صنعت و پژوهشهای علمی و تخصصی مبتنی بر حقایق علمی و کوشش های انسانی محض، از غرب بهره ببرد. پس از آن با هوشمندی و درک و کوشش بسیار، این دانش و تکنیک را در خدمت اهداف بلندی قرار دهد که آخرین رسالت و آخرین کتاب آسمانی، آنها را به او عنایت کرده و او را بهترین و آخرین امت روی زمین خوانده است. اما غرب در حوزه اخلاق و ارزشهای معنوی، بسیار عقب مانده است و گرفتار جذام اخلاقی شده و تن رنجور آن پیوسته می پوسد و وامی دهد و اینک همه فضا آلوده به آن ویا شده است. آزادی های بی حد و حصر، اقتصاد مبتنی بر ربا، بی بندوباری جنسی و اخلاقی، اختلاط بی حد و مرز زن و

مرد و خودآرایی و بی حجابی فراوان، مشروب خواری و و ترویج و تبلیغ این وبای ویرانگر اخلاقی و جنسی از طریق مطبوعات، سینما، تلویزیون، علوم و ادبیات، و شیوه زندگی غربی آنان را از مرزهای حیوانی فراتر برده است. خلاصه اینکه غرب دارای وسایل و امکانات قدرت هست، اما از معنویت و اخلاق بی بهره و کم بهره است. بر عکس جهان اسلام از قدرت و امکانات محروم، ولی دارای اخلاق و معنویت است. کنار هم گذاردن درست اخلاق و دانش، صنعت و معنویت و اهداف و وسایل، می تواند چهره زمین را دگرگون کند و دست بشر را از مسیر خودکشی و تباهی بگیرد و به سوی شادکامی ابدی و کامیابی آشکار دنیا و آخرت بکشانند.

دین و دانش و صنعت و معنویت با هم تضاد ندارند. به عنوان مثال دولت ژاپن در شرق توانسته این دو را به راحتی با هم جمع کند. ژاپن در زمینه دانش و تکنولوژی چنان از غرب بهره برده که اینک شاگرد به مقام استاد رسیده است و دیگر باز شناختن آنها از یکدیگر مشکل است. از سویی دیگر از باورها، ویژگی های فرهنگی و سنت های خود پاسداری کرده است.

از میان کشورهای اسلامی، در اوایل قرن بیستم، کشوری مانند یمن در مواجهه با تمدن غرب موضع منفی اتخاذ کرد و سرانجام به همان واپس ماندگی که علامه ندوی رحمه الله پیش بینی می کرد، مبتلا شد. اما کشوری مانند ترکیه موضع تسلیم و کرنش کامل را انتخاب کرد و همانند هواداری هیجان زده و یا کودکی نابالغ به دنبال غرب افتاد و بسیاری از رهبران دیگر کشورهای اسلامی به تقلید از آن همین موضع را انتخاب کردند و جامعه اسلامی را با مشکلات فراوانی رودر رو ساختند. اما مع الاسف تا به امروز هیچ یک از کشورهای اسلامی از موضع سوم آنگونه که شایسته است، پیروی نکرده اند.

مصطفی کمال و میراث عثمانی

بعد از تضعیف خلافت عثمانی، ترکیه میان دو گروه سنت گرا و تجددگرا تقسیم شد. گروه نخست متأسفانه تا حد بسیاری از خواسته ها و تحولات جدید آگاهی نداشتند و به اهمیت اوضاع و خطر بزرگی که بر اثر قدرتمند شدن

به تغییر الفبا بسنده کرد. دیگر گنجینه های کلاسیک کتابهای فارسی، عربی و ترکی در دسترسشان نبود و برایشان بیگانه شده بود و دیگر آنها را درک نمی کردند.^(۵)

ترکیه بعد از آتاتورک

با اقدامات کمال آتاتورک سه موضع در ترکیه رخ نمود. این سه موضع عبارت اند از:

۱- کمالیسم: نخبگان کمالیست عمدتاً در فرانسه تحصیل کرده و عمیقاً به ماتریالیسم و پوزیتیویسم گرایش داشتند. آنها از داروینیسم برای اثبات غیرعقلانی بودن دین استفاده می کردند. به نظر آنان، علت اصلی عقب ماندگی ترکیه، فقدان تکنولوژی علمی است. آنها همچنین عقاید مردم را علت عقب ماندگی ترکیه می دانستند. کمالیست ها معتقد بودند که تحول علمی نیازمند یک تحول فرهنگی است. در واقع برای آنکه علم در ترکیه پا بگیرد، فرهنگ ترکیه باید تغییر کند. به این ترتیب آنها تغییر را تنها در حوزه علمی و تکنولوژیک نمی دیدند. آنها بر ضرورت تغییر در کل جامعه پای می فشردند. کمالیست های گفتند: اروپا گلی است که باید آن را با خارهایش پذیرفت.

۲- سنت گرایان: سنت گرایان بر عکس کمالیست ها، بی دینی را علت سقوط عثمانی می دانستند. آنها علم غربی و مدرنیته را در برابر و مخالف اسلام می دیدند. آنها معتقد بودند که باید از ارتباط با دولت مدرن و نهادهایش از جمله آموزش اجتناب کرد. آنها در نتیجه این طرز تفکر، در جامعه مدرن ترکیه به حاشیه رفتند و موقعیت اجتماعی شان تنزل پیدا کرد.

۳- طرفداران جنبش مصلح بزرگ سعید نوری: سعید نوری به اهمیت علم پی برده بود. او معتقد بود که علم و اسلام با هم ارتباط درونی دارند؛ به عبارت دیگر، اسلام به مسلمانان حکم می کند علم بیاموزند و اساساً علم آموزی در راستای مسلمانان است. او به خطر پیروی کورکورانه از پوزیتیویسم (تجربه گرایی) نیز اشاره می کرد. به نظر او مسلمانان می بایست به فهمی بومی از علم برسند. او این فهم را چنین ترسیم می کرد که علم برای فهم قوانین طبیعت و هنر آفریدگار لازم است.^(۶)

علامه نوری در شرایطی که هر گونه

شرح حال نویسنده انگلیسی زندگی وی می نویسد: کمال آتاتورک به تکمیل کردن کار نابودسازی فراگیر پرداخت. وی مقرر داشته بود که بایستی ترکیه را از گذشته متعفن و تباهش بگسلد. بایستی همه ویرانه های پیرامون را بزداید. وی عملاً ساختار سیاسی گذشته را در هم شکست، سلطنت را به دموکراسی تغییر داد، امپراطوری را به یک سرزمین (ترکیه) تبدیل کرد و دولت دینی را جمهوری عام ساخت. او سلطان (خلیفه) را از ترکیه راند و همه پیوندها را با امپراتوری عثمانی گسست و اینک به دگرگون سازی عقلانیت ملت ترک، در انگاره های کهن، عادات، پوشاک، اخلاق، شیوه های سخن گفتن، روش های حیات مرتبط با گذشته و فضای شرقی به طور کامل، روی آورد. این کار از بازسازی دستگاه سیاسی بسیار دشوارتر بود. وی خود به دشواری این موضوع پی برده بود چرا که یک بار گفته بود: بر دشمن پیروز شدم و سرزمین ها را گشودم، اما آیا می توانم بر ملت پیروز شوم؟! او بر ملت نیز پیروز شد؛ زیرا دین را از سیاست جدا کرد و مقرر داشت که دین مقوله ای شخصی است و هر کس می تواند دینی را برگزیند و از آن پیروی کند، بی آنکه نقشی در سیاست و مدیریت داشته باشد. دادگاه ها و قوانین شرعی را ملغی اعلام داشت و قانون مدنی سوئیس، قانون جزایی ایتالیا و قانون بازرگانی آلمان را رسمی ساخت، و احوال شخصیه را از قانون مدنی اروپا اقتباس کرد. آموزش دینی را ممنوع و مراکز آن را تعطیل کرد. حجاب را ممنوع اعلام کرد و به کشف حجاب و آموزش مختلط دستور داد. در ضمن الفبای عربی را به الفبای لاتین تغییر داد. اذان گفتن را به زبان عربی ممنوع اعلام کرد و دستور داد اذان به زبان ترکی گفته شود. طرز لباس پوشیدن را نیز تغییر داد و پوشیدن شاپوی غربی را اجباری کرد، به سخن مختصر: «بنیادهای دینی را در هم شکست و رویکرد ملت و حکومت ترکیه را تغییر داد.»

تغییر الفبای ترکی به لاتین به تهنایی کافی بود تا در زندگی ملت ترک استحاله و انقلابی عمیق رخ دهد و بر اساس آن نسلی پدید آید که هر گونه پیوندش با تمدن و فرهنگ گذشته از هم گسسته باشد. او به جای سوزاندن کتابها

اروپا برای دولت عثمانی پدید آمده بود، وقوف نداشتند. این گروه با مقررات جدید نظامی و اصلاحات جدیدی که سلطان سلیم سوم و جانشین وی سلطان محمود بدان دست زده بودند و می خواستند دولت عثمانی از لحاظ نظامی و علمی با دولتهای اروپایی و تحولات عصر جدید هم گام شود، مخالفت کردند. اما نسل نو که شناخت و دانش خود را از اروپا و یا برخی دانشکده های جدید ترکیه کسب کرده بود، ولی آن خردپویا و ژرف را که بتواند فلسفه زندگی غرب را نقادی کند و جنبه های ضعف و افراط و تفریط آن را از یکدیگر بازشناسد، نداشتند. از سوی دیگر با کم بها شمردن دیانت و ناامیدی از آینده و بدینی نسبت به علما و مقدس شمردن تمدن غرب، زمام رهبری ترکیه را با تکیه بر جنبش جوانان ملی گرای ترک به رهبری مصطفی کمال پاشا به عهده گرفتند. تأسیس جمهوری ترکیه موجدی از شادی و نشاط بین جوانان مسلمان در ایران، هند و سایر بلاد اسلامی پدید آورد و مصطفی کمال در صورت قهرمانی آرمانی نزد آنها ظهور کرد و تأسیس جمهوری ترکیه را نویدبخش عصر تازه ای از پیشرفت و ترقی در دنیای اسلام تلقی می کردند. تا آنجا که در مقطعی، محمداقبال لاهوری، شاعر و اندیشمند بزرگ اسلامی نیز به دفاع از تأسیس جمهوری در ترکیه و تمجید مصطفی کمال پرداخت، اما پس از چندی به ماهیت وی پی برد و در دیدگاهش تجدیدنظر کرد.

مصطفی کمال انتظارات جوانان مسلمان مشرق زمین را برآورده نکرد؛ چرا که تأسیس جمهوری و ملی گرایی او نسبتی با میراث اسلامی عثمانی نداشت و اساساً علیه آن بود. مصطفی کمال ترکیه مدرن را بر اساس هویتی غیردینی استوار کرد و نخستین سخنگوی لائیسیته [آن هم از نوع سئیزه گرش] در دنیای اسلام شد.

لائیسیته مصطفی کمال وجهه ای شدیداً افراطی داشت و از ضرورت جدایی نهاد دین از نهاد دولت فراتر رفت و جنبه مقابله با برخی از میراث های دینی در سطح شخصی و مدنی را به خود گرفت، و بلکه کاملاً بر گذشته ترکیه شورید.

علامه ندوی رحمه الله در زمینه اصلاحات و گام های انقلابی آتاتورک به نقل از

جنبش دینی مارک ارتجاعی می خورد، علما به پای میز محاکمه می رفتند، اندیشمندان دار زده می شدند، آموزشگاههای دینی ممنوع شده بود و مسلمانان از انجام عبادات انفرادی نیز منع شده بودند، کمر همت بست و با تمام وجود برای دفاع از موجودیت و کیان اسلام قیام کرد و همه عمر خود را وقف دفاع از قرآن و اسلام کرد و شاگردان وفادار و شایسته ای تربیت نمود. شاگردان نورسی اندیشه ها و افکار عالی ایشان را انتشار دادند و پیامهایش را به اقصى نقاط کشور ترکیه و سایر نقاط جهان رساندند.^(۷)

اندیشه های وی و پیروانش سرانجام سبب به وجود آمدن تحولی عظیم در ترکیه شد و بسیاری از روشنفکران را متحیر ساخت که چگونه از دل جمهوری لائیک ترکیه اسلام خواهی سر بر آورد و به الگویی قابل قبول در جهان اسلام بدل گشت.

در میان تربیت یافتگان جنبش نورسی نام فتح الله گولن به عنوان ادامه دهنده راه او به خوبی مطرح است و وی لقب «پدر نسل طلایی» ترکیه را به خود اختصاص داده است. گولن در درجه اول از سعید نورسی متأثر است. نورسی در پی آن بود که با فعالیت های آموزشی نسلی ایجاد کند که هم در اسلام ریشه داشته باشد و هم در دنیای مدرن و علمی مشارکت کند. گولن نیز در این جهت با نورسی همسو بوده است. گولن بر آن است که از مجرای آموزش مدرن از افول مسلمین جلوگیری کند. یکی از مهمترین مؤلفه های گفتمان گولن، پیوند اسلام و آموزش است. بر این مبنا، وی در برابر اسلام گرایی سیاسی، اسلام گرایی آموزشی را مطرح می کند.^(۸)

امید است این همان موضع سوم و راه میانه ای باشد که پیش از این بر عدم اتخاذ چنین موضعی در مواجهه جهان اسلام با دنیای غرب تأسف خورده بودیم.

نگاهی به تحولات اخیر ترکیه

سرانجام فعالیت های این جنبش طی دهه ها، آرام آرام به ثمر نشست و در دهه ۱۹۸۰ میلادی با تأسیس احزاب دارای گرایش اسلامی تبلور سیاسی و عینی پیدا کرد. در واقع ظهور احزاب دارای گرایش اسلامی در ترکیه و استقبال عمومی از آنها سبب شد که بار دیگر ترکیه مورد

توجه خاص دنیای اسلام قرار گیرد و الگوبرداری از آن، دغدغه بسیاری از جوانان مسلمان شود. حزب عدالت و توسعه ترکیه به رهبری رجب طیب اردوغان که به حزب حاکم این کشور تبدیل شده است، البته حزبی اسلام گرا به معنای متعارف آن نیست، بلکه همچنان از اصول سکولاریسم حمایت می کند. با این حال، حزب عدالت و توسعه بر خلاف احزاب به شدت سکولار، نه فقط با گسترش مظاهر اسلامی در سطح شخصی و مدنی مخالفتی ندارد، بلکه آن را تشویق می کند. این در حقیقت تجربه تازه ای از وفاداری به اصول سکولاریسم [جدایی نهاد دولت از نهاد دین] به عنوان پایه و اساس تشکیل دولت مدرن و رویکردی مثبت و معتدل به نقش دین در جامعه محسوب می شود و درست به همین دلیل، مورد علاقه آن دسته از جوانان مسلمانی قرار گرفته است که از یک سو نمی خواهند با هویت دینی خود در عصر جدید خداحافظی کنند و از دیگر سو علاقه ای به تلفیق نهاد دین و نهاد دولت ندارند. این کشور در سایه رهبری حزب عدالت و توسعه در حال به نمایش گذاشتن مدلی کم هزینه از چگونگی انتقال دنیای اسلام به دنیای مدرن خاص خود است.

محمد قوچانی سردبیر هفته نامه «شهروند امروز» در این باره می نویسد: اردوغان با گذار از اسلام گرایی به اسلام خواهی، با عبور از اسلام حکومتی به اسلام مدنی، عصر تازه ای را در جنبش های اسلامی خاورمیانه آغاز خواهد کرد. عصری که بر بستر لائسیته به اسلام منتهی می شود. دفاع از دین در ظرف تجدد، استقرار شریعت بر بستر جمهوریت. جمهوریت را آتاتورک ساخت، اکنون آتاتورکی دیگر در جامعه مسلمانی آن را پیراسته خواهد ساخت. کار بزرگ اردوغان بازگشت از ایدئولوژی اسلامی به فرهنگ اسلامی است، تبدیل اسلام گرایی از صورت یک ایدئولوژی به اسلام خواهی همچون یک فرهنگ. آتاتورک هرگز به خواب نمی دید که از خاکستر لائسیته او اسلام خواهی سر بر آورد.^(۹)

محمد هادی کارشناس مسائل ترکیه در مقاله ای تحت عنوان «انقلاب ولرم در ترکیه» می نویسد: حزب عدالت و توسعه در سطل پر

از آب سرد مرکز دولت، کمی آب گرم ریخت. بی شک، این آب دیگر مثل سابق سرد نیست، ولی باز هم آن قدرها که مردم می خواهند، گرم نیست. در روند آینده، شاهد مبارزه کسانی که از ولرم شدن آب ناراحت هستند و آنهایی که می خواهند آب را باز هم گرمتر کنند، خواهیم بود.

بنابراین گرمایش جهانی (افزایش دمای کره زمین) که از نظر جغرافیایی مطرح است، از نظر سیاسی نیز درست است و دنیا به قدری گرم شده که یخبندان فاشیسم، نازیسم، کمالیسم و بعث را که تلاش می کنند جوامع جهان را با ظلم و زورگویی منجمد کنند، ذوب کند.

می توان گفت دو دوره اقتدار AKP در ترکیه یک انقلاب به پا کرده و ترکیه چه بخواهد و چه نخواهد، این مدل انقلاب ولرم را به مصر، مراکش، تونس و الجزایر که با اتحاد با قدرت های بزرگ، مطالبات اسلامی مردم خود را سرکوب و منجمد کرده اند، صادر خواهد نمود، به ویژه که رهبران حزب اسلام گرای عدالت و توسعه رابطه و نفوذ بسیاری در این کشورها نیز دارند و می توانند به عنوان الگو برای آنان مطرح شوند.^(۱۰)



پی نوشتها:

- ۱- شاول، استفانورد جی، تاریخ امپراتوری عثمانی و ترکیه جدید، ترجمه محمود رمضان زاده، جلد اول، ص: ۱۹، انتشارات آستان قدس رضوی، مشهد، چاپ اول، ۱۳۷۰.
- ۲- الصلابی، علی محمد، الدولة العثمانية عوامل النهوض و اسباب السقوط، ص: ۴۴، دار ابن کثیر، دمشق - بیروت، ۱۴۲۷هـ./ ۲۰۰۶م.
- ۳- همان، ص: ۴۸۶.
- ۴- دورسون، داود (دکتر)، دین و سیاست در دولت عثمانی، ترجمه منصوره حسینی و داود وفایی، سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، تهران، ۱۳۸۱.
- ۵- ندوی، ابوالحسن علی حسنی، رویارویی اندیشه اسلامی و غربی در جهان اسلام، ترجمه داود نارویی (با کمی تصرف).
- ۶- کدیور، محمدعلی، «پدر نسل طلایی» جنبش آموزشی فتح الله گولن در ترکیه، ص: ۵۵، هفته نامه شهروند امروز، یکشنبه ۷ مرداد ۸۶.
- ۷- حبیب، محمدسعید، بدیع الزمان سعید نورسی، ترجمه: زاهدوسی، نشر احسان..
- ۸- کدیور، محمدعلی، «پدر نسل طلایی» جنبش آموزشی فتح الله گولن در ترکیه، ص: ۵۵، هفته نامه شهروند امروز، یکشنبه ۷ مرداد ۸۶.
- ۹- هفته نامه خبری - تحلیلی شهروند امروز، سال دوم، شماره ۹، یکشنبه ۷ مرداد ۱۳۸۶.
- ۱۰- به نقل از سایت بازتاب، کد خبر: ۷۴۱۹۲.